

چهار نکته درباره قرآن

حجة الاسلام هادی مروی *

چکیده: قرآن وجوه کمالیه مختلفی دارد که از جمله آنها حروف مقطعه است. در این حروف، اسراری است که کلید این اسرار در اختیار ائمه علیهم السلام سپرده شده است و براساس آیه من عنده علم الكتاب، علم به بطن‌های قرآن در شب‌های قدر در اختیار امام زمان علیه السلام قرار داده می‌شود. اسم اعظم خدا را پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام از همین حروف مقطعه استخراج می‌کنند.

در قرآن معارف توحیدی بسیاری وجود دارد که از جمله آنها بناء است. کنه بناء اختیار کامل غیرمتناهی در لایتناهیست خداست یعنی معدوم را وجود دادن و موجود را معدوم کردن. قرآن کلام خداست و هر کلامی در شناختن صاحب کلام؛ قرآن، معلم پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام است. در قرآن علم به عوالم دیگر مانند ملکوت، انوار، ارواح، اشباح، ذرّ و... وجود دارد. علوم قرآن جمعی جملی است و تفصیل آن بر عهده اهل

بیت علیه السلام می باشد و از آنجا که ائمه علیهم السلام فرصت و مجال امامت و رهبری و بیان تفصیلی این علوم را پیدا نکردند بخش معظمی از علوم قرآن منتشر نشده است.

علوم قرآن با علوم بشری از جمله علوم فلسفی تفاوت های بسیاری دارد که در این مقاله به برخی موارد اشاراتی شده است. کلیدواژه: قرآن / علوم قرآن / ظاهر قرآن / باطن قرآن / معاد جسمانی / کلام خدا / بداه / دنیا و آخرت / بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله / حروف مقطعه.

مقدمه

در سرآغاز مقاله «سیزده نکته درباره قرآن» (سفینه، شماره ۱۷) و «شش نکته درباره قرآن» (سفینه، شماره ۲۱) اشاره شد که این نکات، برگرفته از درس گفتارهای حجة الاسلام شیخ محمود تولایی است که توسط حجة الاسلام هادی مروی، در سال ۱۳۴۲ هجری شمسی نوشته شده است. توضیحات تفصیلی در شماره ۱۷ آمده است. در این گفتار، چهار نکته برگرفته از همان سلسله دروس، ارائه می شود.

۱- حروف مقطعه در قرآن

یکی از وجوه کمالیه قرآن - که دیگر صحف و کتب منسوب به انبیای پیشین، از آن محرومند - حروف مقطعه است.

دقت کنید! حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله ادعای تربیت تمام بشر تا روز محشر را دارد و قرآن را مهیمن بر تمام کتابهای آسمانی (نگاه دارنده آنها) می داند. این ادعا بی حساب و بدون پشتوانه نیست. چرا که قرآن، سرشار از جواهر و ثنالی پر قیمت است.

چرا «الف لام میم» گفت و «الف باء جیم» نگفت؟ چرا اول سوره ق، «لام و القرآن المجید» نیارورد؟ چرا نگفت: «جیم و القلم»؟ هریک از این پرسش ها، حرف ها و رمزا و کلیدهایی دارد که وقتی در دست کسی بود، مطالبی می فهمد. امام باقر علیه السلام فرمود:

ان فی حروف القرآن المقطعة لعلماً جماً. (۹ ج ۵۲، ص ۱۶۰)

به تعبیر امام امیرالمؤمنین علیه السلام: هر کتابی، صفوه و جوهر و خلاصه ای دارد. صفوه قرآن، حروف تهجی است. (۹ ج ۸۸، ص ۹) اسم اعظم خدا، از همین حروف تشکیل می شود. البته علم آن در دست پیامبر و امام است. امام باقر علیه السلام فرمود:

الم، و کل حرف فی القرآن مقطعة من حروف اسم الله الأعظم الذی يؤلفه

الرسول و الامام، فیدعو به فیجاب. (۹ ج ۲۳، ص ۳۵۱)

اسم اعظم از همین حروف استخراج می شود، اما به دست چه کسانی؟ به دست پیامبر و امام، که ام الكتاب نزد آنهاست. مدعیان عرفان که اهل حقیقت نیستند، ره افسانه زدند. خضر و الیاس را که وجود خارجی دارند، جنبه بسط و قبض سالک می دانند. حضرت مهدی را که فرزند امام عسکری علیه السلام است، معنای نوعی ملکوتی می دانند و ظهور حضرتش را به تجلی شیخ در دل سالک تاویل می کنند.

اسم اعظم لفظی خدا، از همین حروف و شامل ۷۳ حرف است و در برخی از ادعیه به آن اشاراتی شده است، مثلاً در برخی دعاها آمده است: «یا جمسقی»، «یا کهیصص». (۹ ج ۸۸، ص ۹)

در اینجا میدانی برای بافندگی بافندگان باز شده است. ولی بیش از آنچه در روایات معتبر آمده، نمی توان سخن گفت. در حدیثی از امام صادق علیه السلام حروف مقطعه تفسیر شده است. براساس آن، «الم» در صدر دو سوره - گرچه ظاهراً تکرار می نماید - معانی مختلف دارد. می فرماید:

اما «الم» فی اول البقرة، فعناه: انا الله الملك. و اما «الم» فی اول آل عمران، فعناه: انا الله المجید. (ج: ۹، ص: ۸۹، ص: ۳۷۲)

روزی زندیقی از بنی امیه به حضور امام صادق علیه السلام رسید و در مورد حروف مقطعه پرسید. حضرتش، بر اساس «المص» (اعراف / ۷) (۱)، در سال ۱۶۱ حکومت بنی امیه سرنگون می شود. (ج: ۹، ص: ۱۰، ص: ۱۶۳) همچنین حدیث مفصل امام حسن عسگری علیه السلام در مورد حروف مقطعه حقایقی دارد. (ج: ۹، ص: ۱۰، ص: ۱۶) در یک حدیث، امیرالمؤمنین علیه السلام از روی «معمق»، قضایای حادثه تا دامنۀ قیامت در امت اسلام را استخراج فرمود. (ج: ۹، ص: ۱۶، ص: ۸۷)

در حدیث دیگر آمده که امام حسین علیه السلام در پاسخ به شخص سائل در مورد معنی «کهیص» فرمود:

لو فترتها لك، لمثیت علی الماء. (ج: ۱۰، ص: ۱۱، ص: ۴۳۲)

در حدیث دیگر، حضرت بقیة الله ارواحنا فداء، «کهیص» را به قضایای عاشورا تأویل نمود. (ج: ۹، ص: ۴۲، ص: ۲۲۳)

این تأویل های مختلف، نشان از این دارد که قرآن را بطون مختلفی است، که تنها برخی از آن به گوش ما رسیده است.

در مقام معراج، در خلوتگاه «فأوحی الی عبده ما أوحی» (نجم / ۵۳) (۱۰) هزاران هزار سر به پیامبر گفته شد که اجازه بازگویی آن به دیگران را ندارد. کلیدهایی برای برخی از این اسرار در اختیار ائمه علیهم السلام قرار دادند که علم آن را در شب های قدر به امام زمان علیه السلام می آموزند. این علوم در اختیار «من عنده علم الكتاب» (رعد / ۱۳) (۴۳) است، نه هرکس و ناکسی.

اسراری که در آیات قرآن است، سبب می شود که انسان از حرق، خرق، درندگان، دردهای جسمی، شرزدان و مانند آن در امان بماند. اما این علم فقط نزد اهل علم قرآن است، که گوشه هایی از آن را بر ایمان بازگفته اند. (ج: ۸، ص: ۲، ص: ۶۲۴)

آنچه گفته شد، بخشی کوچک از اسرار فراوان این کتاب بزرگ الهی است. انشاء الله با ظهور صاحب قرآن و محیی کتاب - عجل الله تعالی فرجه الشریف - بسیاری از این اسرار، برملا می شود. در چنان روزی است که پرده هایی از عظمت این کتاب برای مردم روشن می شود، از سوی مسلمانان به درجات کتاب آسمانی خود واقف می شوند، و از سوی دیگر، دیگران در برابر این کتاب سترگ، سر تسلیم فرو آورند. از خدا می خواهیم که ظهور حضرتش را نزدیک سازد. آمین یا رب العالمین.

۲- معارف توحیدی در قرآن با تأکید بر بحث بداء

قرآن، خود را به عنایینی معرفی می کند، از جمله:

- هدایت (بقره / ۲)؛ ۱۸۵ / آل عمران (۳) / ۱۳۸

- نور (مائده / ۵)؛ ۱۵ / نساء (۴) / ۱۷۴

- شفای بیماری های معنوی (یونس / ۱۰)؛ ۵۷ / اسراء (۱۷)؛ ۸۲ / فصلت (۴۱) / ۴۴

- بصیرت (انعام / ۶)؛ ۱۰۴ / اعراف (۷)؛ ۲۰۳ / جاثیه (۳۷) / ۲۰

اما باید دانست که تمام این کمالات با تمسک توأمان به قرآن و عترت به دست می آید. قرآن، به تنهایی گویای جزئیات نیست، چه در احکام و چه در علوم الهیه. قرآن فقط امر به نماز می کند. ولی جزئیات آن را از سنت نبوی و سنت ائمه معصومین علیهم السلام باید بگیریم. این دو رشته هدایت، توأماً برای ما مرجعیت دارند. خداوند، تعویل بر منفصل کرده یعنی قسمتی از سخنان خود را به زبان دیگران بیان کرده است. و ما را به همانها ارجاع داده اند که علم الكتاب نزدشان است، یعنی پیامبر و امیرالمؤمنین و یازده فرزند معصومش علیهم السلام. این علم قرآن و جوهی دارد که هر وجهی کل الوجوه است. همان گونه که علم خدا، همان قدرت، رحمت، شفقت، هیمنت، سلطنت، سبوحیت و قدوسیت اوست. کلّ الاسماء فی اسم. لذا خداوند، احدی الذات است، اگرچه صفات در مقام لفظ و مفهوم، متعدّد به نظر آیند. اگر

چنین نباشد، ترکیب و تعدد در ذات باری لازم می آید. تجلی خدا در قرآن نیز همین گونه است. به بیان امام باقر علیه السلام: «تفسیر القرآن علی سبعة اوجه» (ج ۳: ۲۷ ص ۱۹۷) که هر وجهی از آن، تمام وجوه است.

در اینجا اشاره مختصری به معارف توحیدی قرآن می شود. قرآن - به ظاهر و به باطنش - در باب توحید، فراوان سخن گفته است. دعاها و خطبه های توحیدی پیامبر و حضرت زهرا و ائمه معصومین علیهم السلام، باطن قرآن است که یک اقیانوس معارف الهیه از مطلع الفجر حجاز جوشیده و تلاطم می زند. سخنان معصومین، تفصیل توحید است که قرآن، اجمال آن را گفته است. دعاها را باید خواند. دعا های حجب پیامبر و ائمه علیهم السلام و کتابهایی مانند صحیفه سجادیه، مهج الدعوات، اقبال الاعمال، کتاب الدعاء بحار الانوار، سرشار از معارف توحیدی است. در روایت دارد که نخستین دعوت پیامبر - پس از آن که از کوه حرا پایین آمد - این جمله بود که فرمود:

یا معشر قریش! یا معشر العرب! ادعواکم الی عبادۃ الله و خلع الابدان و الاصلنام، و ادعواکم الی شهادۃ ان لا اله الا الله. (ج ۹: ۱۸ ص ۱۸۵)

این علوم در بطن قرآن یعنی روایات نیز آمده است. یکی از ابواب معارف توحیدی، باب بداء است. قرآن مختصر می گوید:

یمحو الله ما یشاء و یشاء و عندہ ام الكتاب. (رعد ۱۳ / ۳۹)
الله الامر من قبل و من بعد. (روم ۳۰ / ۴)

روایات، مفصل تر بیان می کند. از جمله کلام امام صادق علیه السلام:
ما بعث الله نبیاً قطّ حتی یقرّ له بالبداء. (ج ۸: ۸ ص ۱۶۵)

بداء، به معنای حقیقی آن، نه به معنای ابداء که فلاسفه گفته اند. این معنا، آن اندازه مهم نیست که خداوند، از تک تک پیامبران بر آن اقرار بگیرد. بداء یعنی چه؟ در قرآن می فرماید:

أنه هو یبدیء و یعید. (بروج ۸۵ / ۱۳)

خداوند، اشیاء را آغاز می کند، بلا ماده سابقه، ولو ماده ماهوی یا اعیان ثابتة مستجته در ذات ربوبی. تمام مقدراتی را که لازم است تا من کاری انجام دهم - مثلاً بالای منبر بروم - خداوند، یک مرتبه ابداع امر می کند (ابداع با عین)، یعنی یک مطلب را بدء می کند، بدون ماده سابقه. و هر وقت اراده اش تعلق گرفت، تمام آنها را بر هم می زند و یک امر دیگر پدید می آورد. بداء خدا هر لحظه در یک شأن است. کنه بداء، اختیاریت کامل غیرمتمنهای شدید در لایتنهایت خداست، یعنی معدوم را وجود دادن و موجود را معدوم کردن، که با این تغییر در مخلوق (ایجاد اعدام)، هیچ تغییری در او پدید نمی آید. خداوند متعال در عین این که مثبت و باسط و مبدیء و محیی است، نافی و قابض و معید و ممیت نیز هست که تمام اینها به حریت خداوند بر می گردد. عبودیت معصومان - که کامل ترین عارفان بالله هستند - نسبت به خدا در بداء ظاهر می شود، چنان که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

لولا آیه فی کتاب الله، لأخبرتکم بما کان و بما یكون و بما هو کائن الی یوم القیامة. و هو هذه الآیة: «یمحو الله ما یشاء و یشاء و عندہ ام الكتاب» (۹: ج ۴ ص ۹۷)

به همین دلیل است که در روایت آمده است: «ما عبد الله عزوجل بمثل البداء» (۹: ج ۴ ص ۱۰۷) امام رضا علیه السلام در مناظره خود با سلیمان مروزی متکلم خراسانی، چندین آیه از قرآن را که دلالت بر بداء دارد، بیان می فرماید. (۵: ص ۴۴۱) امام باقر علیه السلام، ارتباط میان بداء با لیلۃ القدر را به خوبی تبیین می کند. (۹: ج ۴ ص ۱۰۲) البته بداء به معنای علم جدید خدا - که پیشتر فاقد آن باشد - نیست. (۶: ج ۱ ص ۶۹) بلکه به معنای محور رأی ثابت شده است و اثبات رأیی که تاکنون نبوده است. (۸: ج ۱ ص ۱۲۶) قصه حضرت عیسی علیه السلام با نوح و عروس و حکایت حضرت داوود علیه السلام با جوان تازه داماد، نمونه هایی از بداء در امت های پیشین است. (۹: ج ۴ ص ۹۴)

از سوی دیگر، باید دانست که برخلاف کلام فلاسفه - که قدر را بعد از قضا می‌گویند - براساس روایات، اول قدر است، پس از آن قضا، و آنگاه امضای قضا. (۸: ج ۲، ص ۱۵۹) همه چیز براساس قدر است، یعنی اندازه‌گیری. در قرآن می‌فرماید:

أَنَا كَلَّ شَيْءَ خَلْقِنَاهُ بِقَدْرِ. (نمر (۵۴) / ۴۹)

حتی وقتی قدر به قضا برسد، هنوز امکان بداء دارد. امام صادق علیه السلام فرمود:

الدعاء يرد القضاء، بعد ما أبرم إبراماً. (۸: ج ۲، ص ۲۷۰)

ولی وقتی به مرحله امضاء رسید - یعنی اجراء شد - دیگر بداء در آن راه ندارد. امام کاظم علیه السلام فرمود:

فاذا وقع القضاء بالإمضاء، فلا بداء. (۸: ج ۱، ص ۱۲۸-۱۲۹)

این باب از علوم و معارف توحیدی، نه در تورات فعلی موجود است، نه در کتب عرفانی بشری.

۳- قرآن و عوالم مختلف

یک وجه دیگر از علوم نورانی حجازی، علم به عوالم سابقه است، مانند عوالم ملکوت، انوار، ارواح، اشباح، ذرّ، میثاق و حجب نورانیه. علاوه بر این، عوالم ملائک هم وجود دارد که خودش چند قسم است. در ظاهر قرآن دارد: «جاعل الملائکة رسلاً». (فاطر (۳۵) / ۱) باطن قرآن در روایات کتاب التوحید بحارا انوار و نیز کتاب اسماء و العالم آن آمده است. طبیعیاتی که قرآن بیان کرده، همان حقایقی است که تحت الشعاع طبیعیات یونان بود و بعدها دانشمندان فرنگی مانند کپلر و مانند او، اساس علم هیئت قدیم را به هم ریختند. پیش از آن، برخی از مفسران - بر مبنای طبیعیات یونانی - می‌گفتند: ادله نقلیه با عقلیه سازگار نیست، لذا قرآن را تأویل می‌کردند. مثلاً وقتی قرآن می‌فرمود:

«فلا أقسم برب المشارق والمغارب». (معارج (۷۰) / ۴۰)

اینان با مبنای خود می‌گفتند: شمس، یکی است، در حالی که روایات، از آفتاب‌ها و ماه‌ها، سخن می‌گوید که ماورای دنیای ماست (تفسیر برهان، ذیل عبارت رب العالمین، در آیه دوم سوره حمد). اما مبنای یونانی با این بطون قرآن بیگانه بود.

اخبار قرآن از زوجیت در تمام مخلوقات، از عجایب قرآن است که به ظاهر و باطن خود، از آن خبر داده است، در زمانی که از این حقایق کاملاً بی‌خبر بودند. قرآن می‌فرماید:

و أرسلنا الرياح لواقح. (حجر (۱۵) / ۲۲)

و من کلّ شیء خلقنا زوجین لعلکم تذكرون. (ذاریات (۵۱) / ۴۹)

به باطن قرآن که بنگریم، کلام امام صادق علیه السلام را می‌بینیم که از زاد و ولد ریگ‌های بیابان سخن می‌گوید:

و ما من یوم ولیلة الا و الحصى تلد ایلاداً کما یلد هذا الخلق. (۹: ج ۲۶، ص ۲۷)

شاید امروز این کلام را کسی نفهمد و آیندگان بفهمند. به هر حال، قرآن از این سلسله علوم زیاد دارد.

در باب علوم غربیه مانند علم حروف، سخن زیاد است. من در حدود ۲۱ صفحه از جفر جامع قمری امیرالمؤمنین علیه السلام را نوشتم و به برکت آن کربلایی شدم. نورانیت عجیبی می‌آورد. البته برخی از مدعیان این علم، اهل آن نیستند. مواظب باشید. ولی در کافی، براساس بحث اشتقاق اسماء الله، سخنانی ارزشمند از ائمه اطهار علیهم السلام روایت شده که برای اهل آن بسیار مغتنم است. کلید آن علم نیز در آیات و روایات هست.

علوم مبدئی قرآن - به ظاهر و باطن آن - همان است که فیلسوف بزرگی مانند ملاصدرا، اول فیلسوف شرق در چهار قرن اخیر را در برابر کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام خاضع و خاشع ساخته و به زانو زدن واداشته است.

نکته مهم این است که ما، پیش از این دنیا، در عوالمی بوده‌ایم که برای مدت زمانی کوتاه ما را در قفس این دنیا آورده‌اند.

من از این خاک نیام، ز آب و هوای دگرم / جامه عاریت است این که تو بینی به برم
این بدن، لباس عاریتی ماست، که در زمان مرگ، آن را از تن ما درمی‌آورند. آن زمان، حقایق عوالم پیشین را به خوربی می‌فهمیم. به هر حال، براساس روایات، مبدأ حیوان و نباتات، از این گره نیست. لذا این عالم پوست است و باید به مغز آن رسید که ملکوت عالم است. بدن ما روح دارد، که ملکوت آن است. دیگر اجزای جهان را نیز که می‌بینیم، روح و ملکوت دارند. برخی از این نکات، در روایات آمده است. مثلاً در قرآن آمده است:

إِن مِّن شَيْءٍ إِلَّا يَسْبِغُ بِحَمْدِهِ، وَلَكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ. (اسراء / ۱۷) / ۴۴
الم تر أن الله يسبغ له من في السماوات والارض والطير صافات، كل قد علم صلاته و تسبيحه. (نور / ۲۴) / ۴۱

به باطن قرآن که رجوع کنیم، در روایت امام حسین علیه السلام، ذکر تسبیح برخی از پرندگان و جانوران را می‌بینیم. (۹: ج ۶۱، ص ۲۷)
همچنین در روایت امام باقر علیه السلام ذکر تسبیح درخت را بیان می‌دارد. (۹: ج ۵۷، ص ۱۷۷)

قرآن در مورد نشئه آخرت نیز سخن گفته است. در مورد برزخ می‌فرماید:
و من ورائهم برزخ الی یوم - مبعثون. (مؤمنون / ۲۳) / ۱۰۰
ثالث قرآن در مورد عالم آخرت است که به متفاهم عرف سخن گفته است، نه این که اَجْحَبِه (لغز و معما) بیاورد. امر به تدبّر می‌کند:

أفلا يتدبرون القرآن أملى قلوب أقفهاها؟ (محمد صلی الله علیه و آله / ۴۷) / ۲۴
لذا ظواهر آن قابل فهم است، در عین این که بطون آن را نیز در دل ظواهر جای داده است.

معاد قرآن، معاد جسمانی است. به لسان مردم می‌فرماید:

و ضرب لنا مثلاً ونسى خلقه، قال: من يحيى العظام وهى رميم. قل: يحييها الذى أنشأها أول مرة وهو بكل خلق عليم. (يس / ۲۶) / ۷۸ - ۷۹

معاد قرآن، این است، نه تأویلات فلسفی و توجیهات شیخ احمد احسانی. به تصریح قرآن، خداوند همین بدن را در روز قیامت برمی‌گرداند:

منها خلقناكم و فيها نُعيدكم و منها نُخرجكم تارة أخرى. (طه / ۲۰) / ۵۵
آنچه در روز قیامت بیرون می‌آید، همین بدن کثیف عنصری است، با دو تفاوت: اول این که بدن ما اکنون فهم و شعور ندارد. بدن ما، فقط احساسات پنج‌گانه دارد (بوییدن، چشیدن، دیدن، شنیدن، لمس کردن). «من» غیر از بدن است. بدن در خدمت «من» است. وقتی «من» از دنیا رفتم، این پنج حس هم می‌رود. اما بدن آخرتی، شعور دارد.

إن الدار الآخرة لى الحيوان لو كانوا يعلمون. (عنکبوت / ۲۹) / ۶۴
در آخرت، زمین و آسمان و در و دیوار و... همه شعور دارند. به همین دلیل، دست و پای انسان سخن می‌گویند:

الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما كانوا یکسبون. (عنکبوت / ۲۹) / ۶۵

در قیامت، شکم شعور دارد. لذا سوزش آتش را می‌یابد:
ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً انما یأکلون فی بطونهم ناراً و سیصلون سعیرا. (نساء / ۳) / ۱۰

بدن، سوزندگی مال یتیم را در اینجا (دنیا) نمی‌فهمد، چون شعور ندارد. ولی در قیامت می‌فهمد.

دوم - در دنیا، بدن متبوع و نفس، تابع است و نفس فانی در بدن است. ولی در آخرت، بدن مستغرق در نفس است.

در دنیا، نفس، خدمتگزار بدن است. بجز نفوس مجزده که منقطع شده‌اند و خود را از این منجلاب بیرون کشیده‌اند، عموم نفوس در چشم و گوش و ریه و حنجره کار می‌کنند. بدن، ارباب است و نفس، نوکر. نفس در ظل بدن است. در عالم آخرت، بدن همین بدن است، ولی در ظل نفس حرکت می‌کند. از همین جا نکته‌ای مهم به دست می‌آید که اگر در همین دنیا بتوانید بدن را در ظل نفس درآورید، به قدرت عجیبی می‌رسید.

این دو تفاوت میان دنیا و آخرت که گفتم، از روایات برگرفته شده است. و هیچ‌یک از فلاسفه، راتحه آن را استشمام نکرده‌اند.

پس در قیامت، همین بدن است که مورد سؤال قرار می‌گیرد و کیفر یا پاداش می‌بیند. قرآن، انواع منازل و مواقف قیامت و درجات بهشت و درکات دوزخ را به گونه‌ای بیان کرده که نه فقط خود آن علوم، بلکه حتی احصاء فهرست ابواب آن، خارج از توان بشر است. به همین دلیل، می‌فرماید:

قل لئن اجتمعت الانس و الجن علی أن یأتوا بمثل هذا القرآن لایأتون بمثله و لو کان بعضهم لبعض ظهیرا. (اسراء (۱۷) / ۸۸)

شاعر بجا گفته است:

حق، از آن حبل خوانده قرآن را تا بگیری به سان حبل، آن را
به درآیی ز چاه نفس و هوا کسنی آهنگ عالم بسالا
تو، به او دست و پای خود بستی و اندر این تنگنای بسنجمتی

۴- قرآن، کلام الله است: سه مقدمه و دو وجه اثباتی
قرآن، کلام خدا است. و اگر تمام بشر روی زمین به جای حضرت خاتم النبیین ﷺ بنشینند، نمی‌توانند مانند این قرآن بیاورند.
برای توضیح این مدعا، سه مقدمه و دو وجه اثباتی بیان می‌شود.

مقدمه اول

معارف الهی در عصر کنونی نسبت به عصر بعثت، گسترش فراوان یافته است. در زمان بعثت حضرت خاتم الانبیاء ﷺ، معارف الهی در روی زمین، فقط در گوشه و کنار بود، آن هم در سینه و مغز برخی از جانشینان حضرت اسماعیل یا اوصیای حضرت عیسی علیه السلام، که آن هم نسبت به آنچه الان گسترش یافته، به یک هزارم نمی‌رسید. عموم مردم در زمان بعثت، چند گروه بودند:

اول - اعراب جاهلی که ملائکه را دختران خدا می‌دانستند، در حالی که دختر داشتن در نظر آنها ننگ و عار بود. آنها این ننگ را برای خدا می‌خواستند نه برای خود. پیشرفت آنها در حقایق معادی این بود که اگر قاتلی مقتولی را بکشد، روح مقتول به صورت کبوتر تشنه‌ای روی قبر مقتول می‌آید و آنقدر فریاد می‌زند تا قاتل را بکشند و کبوتر از خون او بیاشامد تا سیراب شود.

دوم - یهودی‌های بنی قریظه و بنی قینقاع.
سوم - نصاری نجران.

نمونه سخنان آنها همان است که امروز در تورات و انجیل هست. معدودی از آنها، جزئی از حقایق تحریف نشده را به توسط اوصیایی که گوشه و کنار بودند، در اختیار داشتند، و به برکت همان حقایق مسلمان شدند (چون اسلام را هم سنخ حقایق پیشین یافتند) که گزارش آنها در کتابهای حدیثی و تاریخی آمده است.

مقدمه دوم

وسائل تعلیم و تعلم در زمان کنونی نسبت به عصر بعثت، گسترش فوق‌العاده یافته است. سواد مکتوب در آن زمان بسیار کم بود، آن هم روی سنگ‌ها و استخوان‌ها و سَعَف خرماها می‌نوشتند. آن مسائل کجا و این همه مصرف کاغذ و دوات و چاپخانه‌ها و مدارس و کتابها - که امروز می‌بینیم - کجا؟
برای این که سطح سواد زمان بعثت را بفهمیم، خوب است به این گزارش توجه کنیم که مربوط به دوره قدرت و تمکن پیامبر در مدینه است. امام کاظم علیه السلام بیان

می فرماید که روزی پیامبر در مسجد، جمعیت انبوهی دید که دور شخصی حلقه زده اند و او برایشان سخن می گوید. پیامبر پرسید: چه خبر است؟ گفتند: او علامه است. پیامبر پرسید: «ما العلامة؟» یعنی: علامه چیست؟ (دقت کنید که نپرسید: مَنْ العلامة؟ یعنی: علامه کیست؟ «مَنْ» در مورد ذوی العقول به کار می رود و «ما» در مورد غیر ذوی العقول).

گفتند: علم انساب و وقایع و رویدادهای جاهلیت و اشعار عربی را به خوبی می داند. پیامبر، ابتدا ضابطه ای در مورد معنای علم به دست داد و فرمود: «این علمی است که هرکس بداند، نفعی برایش ندارد و هرکس نداند، ضرری به او نمی رساند.» یعنی این که هرگونه دانستنی که چنین ویژگی داشت، علم مفید نیست. سپس پیامبر فرمود: علم، سه قسم است: «آیه محکمه» (یعنی حقایق الهی مبدئی و معادی و توحید)، «فریضة عادلة» (واجبات عقلی و شرعی، محرّمات عقلی و شرعی، که اخلاق در دل اینها جای می گیرد)، «سنّة قائمه» (مستحبات و مکروهات). سپس فرمود: هرچه غیر از اینها باشد، «فضل» است یعنی زیادی است. (ج ۱، ص ۳۲)

مقدمه سوم

عواملی سبب شد که بخش معظمی از علوم قرآن منتشر نشود. آنچه تاکنون منتشر شده، یک صدم آن نیست. مهمترین عامل، آن بود که پس از پیامبر، به امامان معصوم: رجوع نکردند، در حالی که امام فقط خودش را به مردم معرفی می کند. پس از آن وظیفه مردم آغاز می شود که رجوع به اوست، چنان که امام باقر فرمود: مثل الامام مثل الكعبة اذ يُؤتی و یأتی. (ج ۹، ص ۳۵۷) باید برای طواف به خدمت کعبه برویم، نه این که کعبه را در خانه خود بیاوریم، همچنان که برای رسیدن به میوه درخت، باید کنار درخت برویم و میوه را بچینیم، نه این که منتظر آمدن درخت به خانه مان بنشینیم.

اگر امیرالمؤمنین را به مسند خلافت می نشانند و از او علوم پیامبر را

می خواستند، به حقایق روشن و فوق العاده دست می یافتند. ولی متأسفانه چنین نکردند: حضرتش را در خانه نشانند، به طوری که گاهی که به مسجد می آمد، همراه با چند تن از یاران وفادار، غریب وار در گوشه ای از مسجد می نشست. ایشان فرمود:

صبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی، اری ترائی نهیاً. (۴: خطبه ۳)

حتی وقتی که مردم حضرتش را بر مسند خلافت نشانند، باز هم اجازه انتشار علوم صحیح نبوی را به ایشان ندادند. نمونه آن برخورد آنها با امام حسن مجتبی بود که به امر پدر بزرگوار میان مردم آمد و در مورد بعضی از امور - مانند نماز تراویح - تذکر داد، همه با فریاد، مانع سخن گفتن امام مجتبی شدند. (ج ۳، ص ۷۰)

امامان دیگر نیز همین گونه در مظلومین زندگی گذراندند. به تعبیر جناب دعبل خزاعی که در محضر حضرت رضا خواند:

مُشَرِّدون نُفوا عن عَقْرِ دارِهِمْ کَأَنَّهُم قَد جَنَّتُوا ما لیس یُعْتَفَرُ

(ج ۹، ص ۴۹، ۲۴۲)

گفت و گوی عمار یاسر با یکی از شخصیت های مشهور صدر اسلام که علی رغم ادعاهای فراوان، حتی حکم نیمم را از پیامبر نیاموخته بود، معروف است، که وقتی عمار، آیه «فَتیَمُوا صعیداً طییباً» (تساء ۳ / ۴۳) را برایش خواند، او پاسخ داد: نمی دانستم چنین آیه ای در قرآن هست! (ج ۹، ص ۳۰، ۶۶۷)

نکته بسیار مهم این است که با وجود این مشکل، پیامبر خدا - که این وضع را پیش بینی کرده بود - تمام علوم را به صورت جمعی جملی یاد داده بود. لذا در حجة الوداع فرمود:

یا ایها الناس! و الله ما من شیء یقرّبکم من الجنة و یباعدکم من النار، الا و قد أمرتکم به و ما من شیء یقرّبکم من النار و یباعدکم من الجنة، الا و قد نهیتکم عنه. (ج ۸، ص ۷۴)

پیامبر تمام حقایق را در حد تیروار و مختصر بیان داشت و تفصیل آن را به اهل بیت سپرد که در زمان خود، هر جا که صلاح دیدند و موقعیت را مناسب یافتند، توضیح دهند و تفصیل را بگویند.

نکته عجیب تر این است که آنچه پیامبر در ۲۳ سال دوره نبوت خود بیان فرمود، خلاصه تمام آنها را در همان سال اول نبوت بیان داشت و با آموختن سوره حمد و سوره توحید و عباراتی مانند لا اله الا الله و الله اکبر، تمام حقایق را به مردم آموخت، اما به شکل کاملاً فشرده.

اگر دشمنان اهل بیت اجازه می دادند که تفصیل این علوم آشکار شود، دنیا از علوم نورانی اهل بیت پر می شد و عقل ها به کمال می رسید. اما این کار، در زمان ظهور حضرت بقیه الله ارواحنا فداه انجام می شود، که بیست و پنج حرف باقی مانده علم را آشکار می سازد. (۹: ج ۵۲، ص ۲۳۶)

پس از بیان این مقدمات، می گوئیم: با گسترش وسائل تعلیم و تعلم، و گسترش ظاهری قرآن در جهان، اگر تمام دانشمندان بشر گرد هم آیند تا بر سه شعبه از شعبه های فراوان علوم قرآن احاطه یابند، محال است. به یک نمونه اشاره می شود:

فلاسفه مسلمان، سال ها مقدمات و سپس علوم اصلی را فرامی گیرند. آنگاه نظریات فلاسفه قبل از خود را می آموزند و حول محور آن نقد و بررسی ها می کنند. بر این اساس، بزرگانی همانند فارابی، بوعلی، میرفندرسکی، ابن رشد، صدرالمتألهین و بسیاری دیگر در طول ۱۲۰۰ سال سخن گفته اند.

اما هنوز در یک مسأله مانده اند که نفس چگونه است؟ آیا جسمانیة الحدوث و روحانیة البقا است یا وضعی دیگر دارد؟

این بزرگ برهان ما است که قرآن، برهان خدا است. خود فرمود:

يا ايها الناس قد جائكم برهان من ربكم و انزلنا اليكم نوراً مبيناً. (نساء ۳) /

اکنون دو وجه اثباتی بیان می شود.

وجه اول

گفتیم که قرآن منحصر به ظاهر آن نیست، بلکه باطن آن یعنی علوم اهل بیت را نیز در بر دارد، چنان که خداوند به پیامبرش فرمود:

عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَم. (نساء ۱۱۳ / ۳)

قرآن، معلم پیامبر و اهل بیت است. نتیجه علم ظاهر و باطن قرآن، در یک نگاه جامع، شامل صدها عنوان است، مانند: اخبار غیبی، قصص، حکمت الهی، حکمت طبیعی و ریاضی و عملی، حقایق عوالم گذشته و حال و آینده، مبدأ و منتهی و تحولات اصناف و انواع و جواهر و اعراض و...

چنین کلامی با چنین جامعیتی صادر نمی شود مگر از کسی که محیط به این همه علوم باشد، که این محیط، منحصر به خدا است. احاطه گسترده، از ازل تا ابد، قبل از خلقت ممکنات تا بعد از فناي کلی موجودات، فقط در مورد خدایی مصداق می یابد که خود، این همه را آفریده است.

دقت شود! کلام هرکسی در حد رتبه وجودی خود اوست. کلام مردم، در حد رتبه محدود خودشان است. وجود امکانی در رتبه وجود و وجوبی نمی آید.

نسبت ممکن به واجب و مخلوق به خالق، نسبت عدم به وجود و صفر به رقم است. همین گونه است نسبت کلام مخلوق به کلام خالق.

کلامی که مفادش احاطه بر تمام عوالم و علوم لایتناهی باشد، کلام خدایی است که خالق آن عوالم و محیط بر آن علوم است. لذا بدیهی است که اگر تمام مخلوقات - انس و جن و ملائک - گرد هم آیند، نمی توانند مانند قرآن بیاورند. چون کلام اینها کلام ممکن است و هرگز به رتبه کلام واجب نمی رسد.

وجه دوم

حال ببینیم که آیا انس و جن و ملائک، بر این کار، اجتماع کرده اند یا خیر؟

اولاً باید دانست که این اجتماع، اجتماع بدن‌ها نیست، بلکه اجتماع فکرها و اندیشه‌ها است. ممکن است گروهی در یک جا جمع باشند، ولی هر یک در فکر کار خود باشد. این مطلب، اجتماع بدن‌ها است. مهم‌تر از آن، اجتماع اندیشه‌ها است که دانشمندان در طول قرن‌ها داشته‌اند و همچنان دارند.

وقتی حاصل اندیشه‌های اندیشمندان هر دوره به دوره بعد رسبد، در نتیجه امروز- در سال ۱۳۸۳ قمری - اجتماع چهارده قرن اندیشه را در کنار هم می‌توان یافت. نکته مهم این است که برخی از دانشمندان، قرین‌هایی از شیاطین دارند که به آنها درس می‌آموزند و القائاتی می‌کنند. قرآن، از دستگاه وحی شیاطین خبر می‌دهد: ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم. (انعام (۶) / ۱۲۱) در طول چهارده قرن گذشته، علاوه بر اندیشه‌های انسانها، باید این القائات شیاطین را نیز افزود.

ثانیاً - از تمام جمعیت جهان، دست‌کم نیمی از آنها مادی‌اند که بکلی منکر خداوند و عوالم غیبی هستند. آن همه ابواب علوم الهی در قرآن هست، شامل مبداء، صفات جمال و جلال آن، قضا و قدر و مشیت و افعال او، مُبَدَّعات علم، مخترعات علم، علم به ملائکه و اجنه و برزخ و قیامت و عوالم بعد و... مادّیون که منکر آنها هستند، چگونه می‌توانند مانند آنها را بیاورند؟

فردی که نجاری نمی‌داند، چگونه می‌تواند منبری مانند این منبر بسازد؟ همین‌گونه آن کس که از تذهیب و قالی‌بافی بی‌خبر است، آیا می‌تواند تابلو فرش نفیس هنری بسازد؟ انسان مادی، تا آخر عمر دنیا نمی‌تواند چنین مجموعه‌ای الهی در چنین اوج و تعالی بیاورد.

از نیم دیگر جمعیت جهان، هشتاد درصد، افراد بی‌سواد و فاقد علم‌اند که اساساً از این دایره خارجند. از بیست درصد باقی‌مانده، قسمتی مسلمان‌اند که خود، از آوردن مثل قرآن، اقرار به عجز می‌کنند. بخشی دیگر، دانشمندان یهود و نصارا و مجوس‌اند که سطح الهیات آنها از کتابهایشان پیدا است. آن مطالب چگونه

می‌تواند به حقایق شامخه‌ای مانند آیه‌الکرسی و دیگر الهیات شامخ قرآن پهلو بزند؟ پس بطور خلاصه می‌گوییم:

با وجود گسترش علوم، گسترش دامنه تعلیم و تعلم، تلاش‌های وسیع مخالفان اسلام در جهت مبارزه با این برهان استوار الهی، و اجتماع آنها بر این تلاش‌ها، هنوز نتوانسته‌اند مانند قرآن بیاورند، وگرنه خود را از زحمت آن همه جنگ‌ها می‌رهانیدند. همچنین به برهان عقلی روشن شد که تا آخر عمر دنیا نیز نخواهند توانست چنین کنند.

اکنون که خداوند، این نعمت والای خود را در اختیار ما نهاده و توفیق ایمان آوردن به آن را نیز به ما داده، بجاست که از ژرفای درون بگوییم:

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله. (اعراف (۷) / ۴۳)

فهرست منابع

۱. قرآن.
۲. ابن طاووس. مهج الدعوات. قم: دارالذخائر، ۱۴۱۱ ق.
۳. حرّ عاملی، محمدبن حسن. وسائل الشیعه. قم: آل‌البیت، ۱۴۰۹ ق.
۴. شریف رضی. نهج البلاغه. قم: دارالهجرة.
۵. صدوق، محمدبن علی. التوحید. قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ ق.
۶. ———. کمال‌الدین. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۵ ق.
۷. طوسی، محمدبن حسن. تهذیب الاحکام. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۸. کلینی، محمدبن یعقوب. الکافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۹. مجلسی، محمد باقر. بحارالانوار. بیروت: الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
۱۰. مرعشی، سید شهاب‌الدین. ملحقات احقاق الحق. قم: مکتبه المرعشی.